عدم تبیین استحاله¬ی تناقض، در قاعده‌ی بسیط الحقیقة کل الاشیاء

علی أیّ‌حال، اینها مباحثی که مفصل بحث شده است. بنده تنها یک کلمه عرض می‌کنم. مسأله‌ی بسیط الحقیقه و گام‌های منطقی که برداشته می‌شود، یک مبانی مخفیای دارد؛ آنچه که شما می‌گویید، خیلی صاف نمی‌شود و جلو می‌رود. بعداً وقتی تابستان شد و یخ‌های قطب شمال باز شد، یک دفعه می‌گویید من داشتم روی زمین زندگی می‌کردم. بعد می‌بینید عجب، زمین نبود. یک تکه یخ بسیار بزرگ منجمد شمالی بود. حالا هم که یخ‌ها ذوب شده است، روی یخی راه افتاده‌ام که صدها کیلومتر پهنایش است. این یعنی مبانی که شما صلب و جامد و مطلق در نظر می‌گرفتید، می‌بینید یک یخی است که حالا راه افتاده است. الآن آنچه که شما می‌گویید، واقعاً تک مبنا است. تا اندازه‌ای که طلبگی کردم. این ادعا است. نمی‌گویم تا شما بپذیرید. ولی اگر در مبانی آن فکر کنید، مبانی بدیل دیگری (**Alternative**) دارد. اگر آن عینک را بگذارید و روی آن مبنا جلو بروید، حرف‌ها طور دیگری می‌شود. این ملازماتی هم که فرمودید، پیش نمی‌آید. فقط مقدمات و مثال‌هایی دارد که الآن وقت گذشته است [و نمی‌شود مطرح کنم]. در مباحثه‌های گذشته گفته‌ام. بعضی از مثال‌ها را داریم که اگر آنها مطرح شود، خیلی واضح می‌شود. مثلاً یکی از آنها، همین استحاله‌ی تناقض است. در این وجود بسیطی که گفتید، روی مبانی که مقصودتان است، ضرورت سلب، نه اینکه السالبة لاجتماع، نفی نه. بلکه السالبة لاجتماع مقصود است. روی استحاله، خوب تمرکز کنید. جای این استحاله، در این چیزی که شما ترسیم کردید، کجا است؟ در وجود است؟ در وجودات فرقه است؟ در مقام ذات است؟ استحاله را درک می‌کنید ای فرض می‌گیرید؟ شما که می‌گویید تناقض محال است یک چیزی را به عنوان استحاله و ضرورت سلب درک می‌کنید ای یک چیزی را فرض می‌گیرید؟

شاگرد: عقل درک می‌کند و به‌عنوان معقول ثانی می‌گوید ... .

استاد: وجودش عدم نیست. می‌گویم محال است. بله، طبق مطالبی که همه گفته‌اند و یک نحو مفرّ است، می‌گویید وجود که عدم نیست، تناقض هم نیست. درحالی‌که تناقض این نیست. تناقض نمی‌گوید وجود و عدم با هم نیستند. می‌گوید محال است، باشند. لذا منطق موجهات برای خودش فضای دیگری دارد. سر بشر بلا آورده است! ضرورت سلب، استحاله. در نظام فکری شما، جای استحاله کجا است؟ واجب الوجود است؟ ممکن الوجود است؟ مظهر وجود است؟ روی آن خوب فکر کنید.

شاگرد: ... .

استاد: روی ضوابط کلاسی که هست، تلاش می‌شود که همه‌ی اینها را یک جوری به آن ضوابط برگردانند. اما اینکه ناجح هست یا نیست، باید بحث کنیم. ان شاء اللّه، سر جای خودش، بحث کنیم که ناجح هست یا نیست. قبلاً اینها بحث شده است. حواشی مرحوم طباطبایی در اسفار

بحث شده است. در جایی که تلاش می‌کردند، قضایای سالبه‌ی صادقه را به وجود برگردانند، همه‌ی اینها را بحث کردیم.

شاگرد:... در مقام وجود اعتبار می‌کند ... .

استاد: تأکیدم روی ... است. اگر بخواهید با کلمه‌ی اعتبار و ... . اگر یادتان باشد، مقدمه‌ی قیصری را، در اینجا خواندیم. در مقدمه‌ی قیصری می‌خواست النقیضان لایجتمعان را با قضیه‌ی ذهنیه حل کند. گفت سه جور است. قضیه‌ی ذهنیه موضوع دارد و خالص ... . همانجا عرض کردم که ان‌چه نبود. استحاله سر نمی‌رسد. اگر حوصله کردید، فایل‌هایش موجود است.

علی ای حال، مقصود بنده این بود: این مطالب روی مبنای مشترک عند الکل که خدای متعال «واحد لا من عدد» است؛ عدّ برای او معنا ندارد. یعنی چه؟؛ یعنی در مقام هویت غیبیه الهیه، دو، هیچ شیای، کفو مطرح نیست. موضوعیت ندارد. نه اینکه جلوی او نمی‌تواند، عرض اندام کند. عرض اندام یعنی چه؟! خب، لازمه‌ی این مطلب که نمی‌تواند عرض اندام کند، این است که وقتی خوب فهمیدید، می‌فهمید که حتی استحاله‌ی تناقض، مسبوق به او است. ولی قاعده‌ی بسیط الحقیقه، نمی‌تواند. اگر شما بیانی آوردید، خوشحال می‌شوم. تا جایی که ما فکر کردیم، قاعده‌ی بسیط الحقیقه، نتوانست استحاله‌ی تناقض را حل کند. حالا فکرش را کنید. یعنی علی ای حال، یک حقی است. واقعیتی است. همین بود که آن آقا می‌گفت: «حتی اگر خداوند متعال هم نبود، بسیط الحقیقه‌های که شما می‌گویید، نبود، تناقض محال بود» و حال اینکه ما می‌خواهیم همه را به او برگردانیم؛ «الیه یرجع الامر». استحاله‌ی تناقض از امور است. از امور واقعیه است. از حقایق است. باید توضیح عالمانه بدهید اینکه بازگشت تناقض به مبدأ مطلق است. لذا در جلسات قبل، سه برهان بود که قابل تأمل است: برهان مبدائیت مطلقه، برهان فرا رابطه و برهان از او، به سوی او. این سه برهان، بر مبانایی که فرمودید، استوار نیست. اصالً مبانیش با آنها فرق می‌کند. سه جور برهان است که یکی از آنها همین مبدائیت مطلق است. مبدائیت مطلقه، برای تمام امور، حتی استحاله‌ی تناقض.

بنده به عنوان کسی که ادعا داشته باشیم، اینها را بلد هستیم، هرگز حرف نزده‌ام. تأکید کردم و گفتم که ما به عنوان یک طلبه‌ای که از محضر اساتید می‌شنیدیم، سؤالاتی در ذهنمان مطرح شده است و روی جوابش هم فکر کرده‌ایم. اینکه بخواهیم از باب اشکال و به عنوان سر رساندن مطرح کنیم، اهلیت می‌خواهد. اما از این باب که سوالمان را مطرح کنیم تا اهل تخصص جوابش را بدهند، هیچ کسی ما را منع نمی‌کند. می‌توانند بگویند درسش را نده و مباحثه نکن. ما نه مباحثه کردیم و نه درس دادیم. اما اینکه بگویند سوالت را مطرح نکن، ممکن نیست. نمی‌شود، بگویند: سوالت را مطرح نکن. ما سوالمان را مطرح می‌کنیم تا نفهمی ما را رفع کنند. اینها سؤالاتی است که فکرش را کردیم. برخی از این سؤالات، برای ما حل نشده است. اگر شما حل کردید، برای ما هم بگویید. در معانی حرفیه‌ی اصول بحث کردیم. در چند جا بحث کردیم. در هر جا که یک مناسبت پیش می‌آمد، اینها صحبت می‌شد.

شاگرد: ... .

بازبینی #2
ایجاد شده 19 سپتامبر 2024 14:15:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 ژانویه 2025 10:53:34 توسط ... .